

# گفت‌وگو به جای برخورد؛ امکان یا امتناع؟

نقدی درباره کتاب فرهنگ‌ها و تمدن‌ها؛ برخورد یا گفت‌وگو؟

محمد مهدی فاتحی\*



دیگری را برای شناخت خود لازم و ضروری می‌بیند که نردبان حقیقت، همانا گفت‌وگو است. نتیجه آن که: ۱. نطفه گفت‌وگو در دل قدر مشترک من و غیر بسته می‌شود و بر محور وجه تفارق شکل می‌گیرد و دو شرط "قدر مشترک" و "وجه تفارق" برای شکل‌گیری گفت‌وگو شروط لازم هستند. ۲. شناخت و تصور من از غیر و غیر از من، مبتنی بر تصویری است که من از غیر دارم و به همین ترتیب غیر از من و این تصور، نه عین مصداق بیرونی و عینی آن است. ۳. اساسا معناداری من در گرو وجود و حضور "غیر" است و من در پرتو دیگری است که خود را و تصور از خود را شکل می‌دهم. ۴. بر مبنای طلب‌الآخری و غایت‌گفت‌وگو، می‌توان اشکال مختلفی از گفت‌وگو را در نظر گرفت.

مقصود از طرح این مقدمه آن بود که اولاً به طور اجمالی به پیچیدگی و بغرنجی مساله اشاره کنم، دیگر آن‌که کلیات کتاب فرهنگ‌ها و تمدن‌ها؛ برخورد یا گفت‌وگو؟ را در پرتو آنچه گفته شده، بررسی کنم. برای این کار تنها به بررسی وجودشناسانه گفت‌وگو پرداخته‌ام و از بررسی مفصل دو مساله بسیار مهم و مبهم آن، تمدن و فرهنگ صرف نظر کرده‌ام. این کتاب کم‌حجم، مجموعه مصاحبه‌هایی که در باب گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و بررسی ادعای ساموئل هانتینگتون در باب برخورد تمدن‌هاست. آن گونه که در بالای عنوان کتاب درج شده، این بررسی به صورت مواجهه‌ای انتقادی با اندیشه‌های هانتینگتون، نظریه‌پرداز سیاسی، انجام شده است. ساموئل هانتینگتون، استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد آمریکا و رییس مرکز مطالعات استراتژیک همان دانشگاه بود که بیشتر به خاطر انتشار نظریه برخورد تمدن‌ها در سال ۱۹۹۳ در فصلنامه فارین افرز، اشتهار یافت. این نظریه از آن روی درخور توجه بود که در سال‌های ابتدایی پایان جنگ سرد و تغییر موازنه در بلوک قدرت مطرح شد. هانتینگتون عضو شورای روابط امور خارجی آمریکا و همچنین دفتر برنامه‌ریزی شورای امنیت ملی آمریکا بود و با توجه به تاثیر این نهاد در تنظیم سیاست‌های کلی ایالات متحده آمریکا، نظریه او باز خورد فراوانی در میان تحلیلگران و نظریه‌پردازان وقت برانگیخت. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تجزیه بلوک شرق، نقطه چالش و نزاع غرب با شرق از میان رفت و نظریه‌پردازان به بررسی و تحلیل جغرافیای

گفت‌وگو در شرایط فقدان اشتراک، غیرممکن به نظر می‌رسد. بنابراین، دو شرط اولیه شکل‌گیری گفت‌وگو، وجود "من" و "غیر" است و این وجود، با دو شرط ملازمت دارد: "اشتراک" و "عدم اشتراک". (ب) آنچه گفته شد، بررسی "من" و "غیر" به عنوان ایژه بود از موضعی استعلایی؛ به عبارت دیگر، از منظر نظری که نه "من" است و نه "غیر"، به مذاقه در وجود من و غیر پرداختیم.

به هر روی این منم که در مورد مفهوم "من" تامل می‌کنم و به همین ترتیب در مورد "غیر" و نسبت به آن موضع بیرونی و تماشاگرانه ندارم؛ از این رهگذر پیچیدگی‌های بسیار مهم و بغرنجی که کلیت آن همیشه دغدغه فیلسوفان و معرفت‌شناسان بوده است، برای تلقیح بیشتر، رخنمایی می‌کند: آیا مفهوم "غیر"، عین مصداق آن است؟ آیا "غیر" می‌تواند آن گونه که واقعا موجود است، در تصور من حلول کند تا به قولی، جهان و پدیده غیر خود را در خود فرو ببوشانم؟ آیا "من" بما هو من و "غیر" بما هو غیر، شناخته می‌شود؟ باید در نظر داشت که "من" در شناخت "غیر" تنها تصویری از "دیگری" دارد که با آنچه در واقع به عنوان "دیگری" در جهان عینی موجود است، تناظر این همانی (identity) ندارند. آنچه در ذهن ما به عنوان واقعیت مفهوم می‌یابد، همیشه نسبت به عین چیزی اضافه یا کم دارد.

(ج) اما به لحاظ کیفیت "من" و "غیر"، آیا شکل‌گیری مفهوم "من" در گرو حضور تصویری از "غیر" است یا در پرتو حضور و بروز "غیر" است که در "من" تصویر می‌شود؟ در واقع اگر معناداری یک پارادایم نسبت به اختلافی که با پارادایم‌های دیگر دارد، تولید می‌شود، معنا از سوی کلام پارادایم بر پارادایم دیگر سوار می‌شود؟ (د) در توضیح ضرورت و علت شکل‌گیری گفت‌وگو و این که چه چیز اساسا "من" و "غیر" را به برقراری دیالوگ و گفت‌وگو متمایل می‌کند، مساله چندان که تصور می‌شود، ساده نیست. هگل در این باب معتقد است "من" و دیگری در تقابلی از جنس جدال و نزاع وارد می‌شوند، جدال بر سر کسب اعتبار و حیثیت. من می‌خواهم به رسمیت شناخته شوم، پس غیر را وامی‌دارم مرا به رسمیت بشناسد. از سوی دیگر، کانت ارتباط بین من و دیگری را خودبنیاد، کلی و فارغ از هر گونه منفعتی می‌داند. نیچه می‌گوید "حقیقت با دو تن آغاز می‌شود" و سقراط نیز غایت را "شناخت خود" می‌داند و راه را در گفت‌وگو و وجود

فرهنگ‌ها و تمدن‌ها؛ برخورد یا گفت‌وگو؟ این سوال، عنوان کتابی است و پاسخ به این پرسش، طبعاً باید غایت آن کتاب باشد. اما این سوال، مساله‌ای است که متقدم بر آن و در دل خود پرسش‌ها و ابهامات دیگری نیز دارد. برای روشن شدن این عنوان، تبیین و تدقیق مقدمات طرح این پرسش، ضروری است. مولف در پی آن است که گفت‌وگو را به جای برخوردی که مدعی ادعا می‌کند، بنشاناند.

\*\*\*

امکان شکل‌گیری گفت‌وگو در گرو چیست؟ اساسا گفت‌وگو در چه بستری شکل می‌گیرد؟ ضرورت شکل‌گیری گفت‌وگو چیست و مطلوبیت آن در طلب چگونه غایتی است؟

الف) گفت‌وگو بر اساس بینونیت (در این جا مراد موجودیت "من" و "غیر") و بینونیت خود مبتنی بر آن بخش از وجود است که در مقابل "ثومی"، لاقل از وجهی، فاقد اشتراک است. در واقع بین دو یکسان، که نسبت به هم هیچ گونه تفاوتی ندارند، امکان برقراری ارتباط وجود ندارد و این "ثو" بلاموضوع می‌شود و در واقع "یک" است. به تبع این نکته، گفت‌وگو حول محور تفاوت‌ها شکل می‌گیرد: بر این اساس، آیا گفت‌وگو ممکن است؛ به عبارت دقیق‌تر، آیا مواجهه آن دو تالی‌ای که لاقل از یک حیث نسبت به هم متفاوت‌اند، امکان دارد؟ برای تنویر اهمیت این سوال از حیث برقراری گفت‌وگو بین "من" و "غیر"، لازم است شرح دهیم که در یک بینونیت، لزوماً وجه اشتراکی یافت نمی‌شود. در این میان، این سوال مطرح می‌شود که آیا گفت‌وگو در شرایط عدم وجه اشتراک شکل می‌گیرد؟ وجود وجه اشتراک مبدا خلق یک دریچه واحد برای اتصال و برقراری ارتباط (برای هر دو سوی گفت‌وگو) است. شاید بتوان گفت زبان مشترک نمودی در میان نمودهای وجه مشترک "من" و "غیر" است که بر آن بنا شده است. به این ترتیب

سیاست جهانی و تغییر موازنه پس از فروپاشی پرداختند. در چنین شرایطی بود که مقاله هانتینگتون در فارین افرز به طبع رسید.

هانتینگتون با تأکید بر هویت تمدنی و برجستگی آن در جهان آینده این مسأله را موجب بروز تقابل‌های آینده جهان شمرد و تقابل اصلی را بین غرب و دیگر تمدن‌ها، بخصوص تمدن اسلامی معرفی کرد. او تمدن‌های زنده جهانی را به هفت یا هشت دسته بزرگ تمدن‌های غربی، "کنفوسیوس"، ژاپنی، "هندو"، اسلاو، آرتوگوس، آمریکای لاتین، تمدن آفریقایی و تمدن اسلامی تقسیم‌بندی کرد و مرز بین این تمدن‌ها را نقطه تقابل‌ها و منازعات آینده جهان شمرد و به نوعی تمدن غربی را در یک سو و دیگر تمدن‌ها را سوی دیگر قرار داد. هانتینگتون در تشریح این دسته‌بندی، تاریخ، زبان، فرهنگ سنت و از همه مهم‌تر مذهب را از وجوه تمایز بین این تمدن‌ها عنوان کرد. هر چند به درستی روشن‌ساخت که چگونه این عوامل را در هر یک از تمدن‌های برشمرده یکدست یافته است و به عنوان مثال، چگونه توانسته است در تمدن اسلامی یک تاریخ و یک زبان و از همه مهم‌تر یک فرهنگ و سنت مشترک را شناسایی کند و به چه نحو تمایزات فرق مختلف در درون اسلام را نادیده انگاشته است. علاوه بر این‌ها، به نظر او وجوه اختلاف بین تمدن‌ها نه تنها واقعی که بسیار هم اساسی است. با وجود این، جهان در حال کوچک‌تر شدن است و کنش‌ها و واکنش‌های ملت‌های مختلف در درون یک تمدن در حال افزایش است و این خود موجب برجسته‌تر شدن وجوه اشتراک میان ملت‌های درون یک تمدن است. از سوی دیگر، نقش دوگانه غرب، رشد آگاهی تمدنی را تقویت می‌کند. از یک سو غرب در اوج قدرت است و در عین حال، بازگشت به اصل خویش در تمدن‌های غیر غربی قوت می‌گیرد و در نهایت، خطوط گسل میان تمدن‌ها، به عنوان نقاط بروز بحران و خونریزی، جاننشین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد می‌شود. پس از طرح این نظریه واکنش‌های بسیاری برانگیخته شد و اغلب از منظری منتقدانه به بررسی نظر هانتینگتون پرداختند.

یوخن هیلر، استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه دویسبرگ که در یکی از بخش‌های کتاب مزبور، شاید دقیق‌تر به انگیزه ابراز این نظریه اشاره کرده است، می‌گوید: "در میانه دهه ۹۰، غربی‌ها با یک مشکل ایدئولوژیک مواجه شدند، چون همیشه در مقابل خودشان دشمنی داشتند که کمونیسم بود، اما با فروپاشی کمونیسم آن دشمن را از دست دادند و با یک مشکل ایدئولوژیک برخورد کردند و این نظریه هانتینگتون در واقع پاسخی به آن نیاز اساسی به شمار می‌رود. زمانی خواستند به چین یا ژاپن بپردازند اما این‌ها هیچ کدام جواب نداد و وقتی صدام

این کارها را در خاورمیانه آغاز کرد، این نظر مردم هم باور کردنی‌تر به نظر می‌آمد... و البته هانتینگتون کار خود را درست انجام داد، برای این که او می‌خواست ایده‌ای را مطرح کند که به این نیاز پاسخ دهد و برای این ایده لازم نبود که آن ایده منطقی باشد، فقط لازم بود تا بتواند مردم را متقاعد کند.

اما به کتاب بازگردیم؛ یعنی مجموعه مصاحبه‌هایی که طی آن عموماً به نقد نظریه هانتینگتون پرداخته شده و نقدهایی که البته عموماً هم وارد و بجاستند. گرچه نمی‌توان روند منطقی و منسجمی در بررسی همه‌جانبه موضوع دید و این شاید به این دلیل است که کتاب تنها مجموعه مصاحبه‌هایی است که هر کدام به طور جداگانه در یک نشریه یا روزنامه، مصاحبه‌هایی خوب و روشنگر و قابل توجه هستند، اما به عنوان یک مجموعه و در قالب یک کتاب، دارای نقایصی است.

بر اساس عنوان کتاب "گفت‌وگو" بدیلی برای "برخورد" معرفی شده است. مخاطب انتظار دارد پس از نقد و رد و نفی بر خورد به عنوان نظری غیر منطقی، به اثبات و تبیین بدیل پیشنهادی، یعنی گفت‌وگو پرداخته شود، اما نپرداختن به آن چنان است که طرح بدیل "گفت‌وگو" را در حد یک ادعا یا آرزو فرو می‌کاهد. در پشت جلد این کتاب می‌خوانیم: آندیشه‌های جدید به گونه شگفت‌انگیزی دنیا را درگروگن ساختارمند و دستاوردهای ارزشمندی را پدید آورده‌اند، ولی هنوز جهان به دور از خشونت نامنی و جنگ به سر نمی‌برد و اندیشیدن درباره امروز و فردای گیتی و ساکنان آن و چاره‌جویی برای ایجاد جهانی خالی از برخورد و خشونت مسئولیتی است که بر عهده همه شهروندان جهان قرار دارد. بر این اساس شاید کتاب قصد دارد با نگاهی هنجاری به چیزی بپردازد که باید باشد، اما باید دید چگونه می‌توان از آنچه "هست"، به آنچه "باید" باشد طی طریق کرد و مقدمات و ابزار و امکانات این حرکت، چه هستند. مطمئناً گفت‌وگو می‌تواند "طریقی" عزیز برای نیل به جهانی بری از خشونت و جنگ باشد، اما با توجه به آنچه در ابتدای این مقال گفته شد، امکان تحقق آن چندان روشن نیست تا بتوان به سادگی و بدون مطالعه پستوانه‌های ضروری آن، تجویزش کرد؛ جز آن که تنها به عنوان شعاری تبلیغاتی و سیاسی از کارکردهای عمومی طرح آن استفاده نمود.

هانتینگتون با نگاهی توصیفی، به زعم خود جهان آینده را پیش‌بینی می‌کند. با تشکیک در صدق گزاره‌هایی که در توصیف تمدن‌ها و هویت آن‌ها به کار می‌برد، می‌توان نتیجه‌ای را که از این استقرای ناقص می‌گیرد، نفی و رد کرد. اما مسلمان جهانی را که می‌بینیم و تاکنون دیده‌ایم، جهان تاکنون موجود، چنان توصیفی را بر نمی‌تابد که بتوان "لژوما" آینده‌ای مبتنی بر گفت‌وگو را در افق آن

دید، مگر این که بتوان بستر مناسب شکل‌گیری و نضج آن را فراهم آورد.

سوالی که به عنوان تیتیر آخرین مصاحبه، آیا گفت‌وگو امکانپذیر است؟، برگزیده شده اهمیت مقدمات جدی بحث را گوشزد می‌کند. اما مخاطب به پاسخ به این سوال و بسیاری سوالات دیگر را در گفتار دکتر خانیکی مکتوم می‌یابد. محمدصادقی، مولف و مصاحبه‌کننده کتاب، در مصاحبه با هادی خانیکی، ذکر می‌کند که البته من یک دغدغه و نگرانی دارم، این گفت‌وگو به سمتی نرود که کارایی‌اش را که حل مسائل امروز است از دست بدهد و جایی از همین مصاحبه از قول مارتین بوبر لزوم گفت‌وگو را برای انسانیت و شناخت دیگری، نقل می‌کند. عدم قطعیت در باب این که گفت‌وگو برای انسانیت لزوم دارد یا نه، دغدغه چگونگی کارایی گفت‌وگو را در پی دارد. چنانچه گفته شد، بر مبنای طلب‌الآخری و غایت گفت‌وگو، می‌توان اشکال مختلفی از آن را در نظر گرفته اما باز هم دغدغه‌هایی که بر اساس سوال‌های فوق‌الذکر شکل گرفته‌اند، بی‌جواب می‌مانند.

چرا دو تمدن باید به گفت‌وگو بپردازند؟ آیا مواجهه دو هویت که لااقل از یک حیثیت نسبت به هم متفاوت‌اند، امکان دارد؟ آیا گفت‌وگو در شرایط عدم وجه اشتراک شکل می‌گیرد؟ آیا مفهوم فرهنگ دیگری که با او به گفت‌وگو می‌پردازیم، عین مصداق وجود اوست؟ آیا شکل‌گیری مفهوم فرهنگ من در گرو حضور تصویری از فرهنگ غیر است یا در پرتو حضور و بروز "غیر" است که "من" تصویر می‌شود؟... با مطالعه و تدقیق در ماهیت فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و مطالعه آنچه در طول تاریخ از دل آن‌ها بر آمده، شاید بتوان به این سوال پاسخ داد که آیا فراهم آوردن چنان بستری، ممکن است؟

\*پژوهشگر و روزنامه‌نگار  
پانوش‌ها

۱. یادآور این اصل فیزیکی که جریان بین دو نقطه از رسانا هنگامی برقرار می‌شود که تفاوت بار بین آن دو نقطه وجود داشته باشد.

## 2. sameness of essential or generic character in different instances.

۳. چنانچه وقتی از قلم صحبت می‌کنیم، تصویر آن نزد قاعلم شناسا نه دقیقاً آنچنان است که واقعا خود قلم در جهان بیرون از ذهن و صور ذهنی وجود دارد. به عبارت دیگر، هیچ دو مفهومی که از قلم در ذهن دو انسان شکل می‌گیرد، برابر نیست.

۴. هایدگر می‌گوید من، با "برخورد" تنه‌ام به تنه دیگری است که به وجود خود پی می‌برم.

5. Samuel P. Huntington

## 6. The Clash Of Civilizations

۷. هانتینگتون، ساموئل: نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه ۱۳۸۲.

۸. صادقی، محمد: فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، برخورد یا گفت‌وگو؟، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۸، ص ۴۱.